

دربچه

قراردادهای خارجی ایران-۹

پیمان آخال

■ **تاتبیا تجلی**: پیمان آخال یا (آخال-تکه) معاهده‌ای میان روسیه و ایران است که در ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۱ میلادی و مطابق ۳۰ شهریور ۱۲۶۰ خورشیدی برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترک‌من‌نشین شرق دریای خزر بسته شد. انعقاد این پیمان در شرایطی صورت گرفت که نیروهای روس که تا سال ۱۸۶۳ اطراف آرال، سمرقند و تاشکند را تصرف کرده بودند، در سال ۱۸۶۸ خان‌نشین بخارا را شکست قطعی داده و حاکمیت خود را بر بخارا و سمرقند نیز تثبیت کردند و در سال‌های ۱۸۷۳ تا ۱۸۸۱ به فرماندهی میخائیل اسکوبلف، ایوان لازارف و کنستانتین کافمن علاوه بر اشغال خوارزم که در کنترل خان‌نشین خیوه قرار داشت، ایلات ترکمن را نیز شکست داده بودند و سرزمین ترکمن‌های تکه را با نام «سرزمین ماورای خزر» به خاک خود منضم کردند. ناصرالدین‌شاه برای عقد این قرارداد وزیر خارجه‌اش مومن‌الملک را به دیدار ایوان زینوویف فرستاد تا پیمانی را در تهران امضا کنند. با این پیمان، ناصرالدین‌شاه که هیچ‌گاه نتوانسته‌بود ترکمن‌ها را شکست دهد، حکومت روسیه را بر این مناطق به رسمیت شناخت و ایران و روسیه برای نخستین‌بار در ناحیه شرق دریای خزر با یکدیگر همسایه شدند. پیمان آخال تأثیر دوگانه‌ای بر ایران داشت. از یک‌سو ایران تا حدی از یورش‌های ترکمن‌ها رهایی می‌یافت؛ اما این امر به بهای گران از دست‌رفتن سرزمین‌هایی به دست آمد که ناصرالدین‌شاه ادعای سلطنت بر آنها را داشت. همچنین خط مرزی کمالا به نفع روس‌ها طراحی شده بود. علاوه بر این، دولت ایران تعهد کرده بود که اجازه ندهد در امتداد رودهایی که وارد خاک روسیه می‌شود، روستای جدید ساخته شود یا اراضی زراعی آن مناطق گسترش یابد یا برای زمین‌های در حال کشت بیش از حد آب مصرف شود.

در برخی از فصول این پیمان آمده است:

فصل اول- در طرف شرق بحر خزر سرحد بین ممالک ایران و روس از قرار تفصیل ذیل خواهد بود: از خلیج حسینقلی الی چات سرحد بین‌الولتین بحری رود اترک است، از چات خط سرحدی در سمت شمال شرقی قُلل سلسله کوه‌های سنگوداگ و ساکریم را متابعیت کرده و بعد در سمت شمال به طرف رود چندر متوجه شده و در چقان قلعه به بستر رود مزبور می‌رسد از اینجا در سمت شمال به قُلل کوه‌هایی که فاصل دره چندر و دره سومبار است، متوجه شده و در سمت مشرق قُلل کوه‌های مزبور را متابعیت کرده و بعد به طرف بستر رودخانه سومبار و در ملتقای رود مزبور با نهر آخ آقابان فرود می‌آید. از این نقطه اخیر به طرف شرق بستر رود سومبار خط سرخه محسوب می‌شود الی خرابه‌های مسجد دادبانه و از مسجد دادبانه الی قُلل کویت داغ سرحدی راهی است که به درون ممتد است، پس از آن خط سرحدی در امتداد قُلل مزبور، به سوی جنوب شرق حرکت می‌کند ولی نرسیده به انتهای تنگه گرماب به طرف جنوب برگشته و راهی سر کوه‌هایی که فاصل دره سومبار و سرچشمه گرماب گذشته و بعد متوجه به سوی جنوب شرقی شده. از قُلل کوه‌های مِیزنو و چوب بست عبور و راهی را که از گرماب به ربط می‌رود در محلی ملاقات می‌کند که در یک ورستی شمال ربط است، چون به این محلی رسید، خط سرحدی از قُلل کوه‌ها الی قُلل کوه دادلنجه کشیده شده. پس از آن از شمال قلعه خراب‌آباد گذشته و در سمت شمال شرقی الی حدود گوگ قِتیال ممتد شده و از حدود گوگ قِتیال به دریند رود فیروزه تقاطع می‌کند و از اینجا در سمت جنوب شرقی متوجه به قُلل کوه‌هایی می‌شود که از طرف جنوب وصل به ده است که راه عشق‌آباد و فیروزه از آن عبور می‌کند و پس از آنکه قُلل کوه‌های مزبور را الی اقصی نقطه شرقی متابعیت نمود، خط سرحدی به شمالی‌ترین قله کوه اسلم گذشته و در سمت جنوب شرقی قُلل این کوه‌ها را طی کرده و بعد شمال قریه کلنه چنار را دور زده و به محل اتصال کوه‌های زیر کوه و قزل‌داغ می‌رسد از اینجا خط سرحد در سمت جنوب شرقی از قُلل سلسله زیر کوه کشیده می‌شود تا اینکه به دره رود بابا درومز برسد. بعد از وصول به این محل، به طرف شمال حرکت و در راهی که از گاورس الی لطف‌آباد می‌استد است به جلگه می‌رسد. به طوری که قلعه بابا درومز در شرق این واقع می‌شود.

فصل دوم – چون فصل اول این قرارداد نقاط عمده خط سرحد بین متصرفات ایران و روس معین شده است، طرفین معاهدتین کمیسرهای مخصوص مامور خواهند نمود که خط سرحد را در محل و به طور صحیح ترسیم کرده و علامات را نصب نمایند. زمان و محل ملاقات کمیسرهای مزبور را طرفین معاهدتین بالاتفاق معین خواهند کرد. فصل سوم– چون قلع‌ه‌جات گرماب و ققلااب واقعه در دره رودی که آبش اراضی ماوراءالخرز را مشروب می‌کند در شمال خطی واقع است که به موجب فصل اول سرحد بین متصرفات طرفین است، دولت ایران متعهد می‌شود که قنل‌اخ مزبور را ظرف یک سال از تاریخ مبادله این قراردادنامه تخلیه کند. ولی دولت علیه حق خواهد داشت که در طرف مذکور متزوره سکنه گرماب و ققلااب را به دولت علیه مهاجرت دهد. از طرف دیگر دولت روس متقبل می‌شود که در نقاط مزبوره استحکامات بنا نکرده و خانواده ترکمن در آنجا سکنی ندهد.

فصل چهارم – و چون منبع رود فیروزه و منابع بعضی‌رودها و انهری که ایالت ماوراء خزر متعلقه سرحد ایران را مشروب می‌کند در خاک ایران واقع شده است، دولت علیه متعهد می‌شود که به هیچ‌وجه نگذارد از منبع الی خروج از خاک ایران در امتداد رودها و انهار مزبوره قراء جدیدی تاسیس شده و به اراضی که بالفعل زراعت می‌شود توسعه داده شود و نیز برای اراضی که فعلا در خاک ایران مزروع است بیش از آن مقداری که لازم است نگذارد آب استعمال کنند.

اما پیش از ورود به بحث اصلی اشاره به یک نکته ضروری است؛ آن اینکه کانون مقاومت را هرگز به مثابه نقطه‌ای ثابت و غیرمقلوب نمی‌توان فرض کرد و از این رو شاید مقاومت هرگز کانونی ندارد! مقاومت و مبارزه عناصری حمل شدنی‌اند آنچنان‌که همه می‌دانیم یک مبارز سیاسی، نیازمند هیچ میدان و خیابانی نیست بلکه او خود واجد میدان مبارزه است یا شاید بهتر باشد بگوییم او خود، همان میدان مبارزه است.

این اشاره دقیقا معطوف به نوع نگاهی است که نگارنده این سطور در این نوشتار می‌کوشد به مساله قیام ۳۰ تیر داشته باشد؛ ۳۰ تیر پس از ۳۰ تیر! این درحالی است که آنچه در ذهن برخی تاریخ نگاران و برخی علاقه‌مندان به مطالعات تاریخی نقش‌یسته مطالعه تاریخ برای دانستن تاریخ است و لاغیرا! اما تاریخ، نیز همچون فلسفه – به قول اسپینوزا – سیاست است.

۹سال از قیام ۳۰تیر گذشته است؛ سال ۱۳۴۰! محمدرضا پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد چند باری بیش از همیشه بر خود و قدرت حاکمیت استبدادی‌اش می‌بالید؛ یکبار در حد فاصل سال‌های ۳۲ تا ۴۰ خورشیدی زمانی که از فتنه محمد مصدق جان سالم به‌در برده بود، بار دیگر در حد فاصل سال‌های ۴۲ تا ۴۹ زمانی که خاطرش از سرکوب جبهه ملی و نهضت آزادی و جنبش روحانیت آسوده بود و در سال‌های ۵۵ و ۵۶ و اوایل ۵۷ وقتی که مشاورانش به او می‌گفتند که باید آسوده باشد، اگر اندک خطری هست از جانب مثنی جوجه کمونیست است که البته به لطف درایت همایونی(! حل و فصل شده است.

اما این دوران‌های غرور و سرمستی را چند چیز بر محمدرضا تلخ کرد، یکی، دو میتینگ جبهه ملی و نهضت آزادی در اردیبهشت و تیرماه ۴۰ و فریادهای زنده باد مصدق، یکی قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ به رهبری امام خمینی(ره)، یکی آغاز جنبش مسلحانه ایران در سال ۴۹ و دیگری اوج‌گیری مبارزات توده‌ای در سال ۵۷ که به ختم سلطنت او انجامید.البته در تمام این سال‌ها مبارزه جریان داشت و هرگز متوقف نمی‌شد.

اما نیک است که در سالگرد ۳۰تیر به دو میتینگی اشاره شود که در اردیبهشت و تیرماه سال ۱۳۴۰ به مناسبت نهمین سالگرد قیام ۳۰تیر برگزار شد. ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ – تهران – میدان جلالیه جبهه ملی ایران میتینگ بزرگی در میدان جلالیه تهران ترتیب داده است. سخنرانان این میتینگ دکتر کریم سنجابی، دکتر غلامحسین صدیقی و شاپور بختیار هستند. بنابر تصمیم شورای مرکزی جبهه ملی قرار بوده است سخنرانان قبل‌متن گفته‌های خود را در زمینه اجرای قانون اساسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی و تشکیل هرچه زودتر مجلس شورای ملی بنویسند و سپس آن را در تظاهرات میدان جلالیه قرائت کنند. همچنین توافق شده بود که در زمینه سیاست خارجی از بحث درباره قرارداد کنسرسیوم و پیمان سنتو خودداری شود.

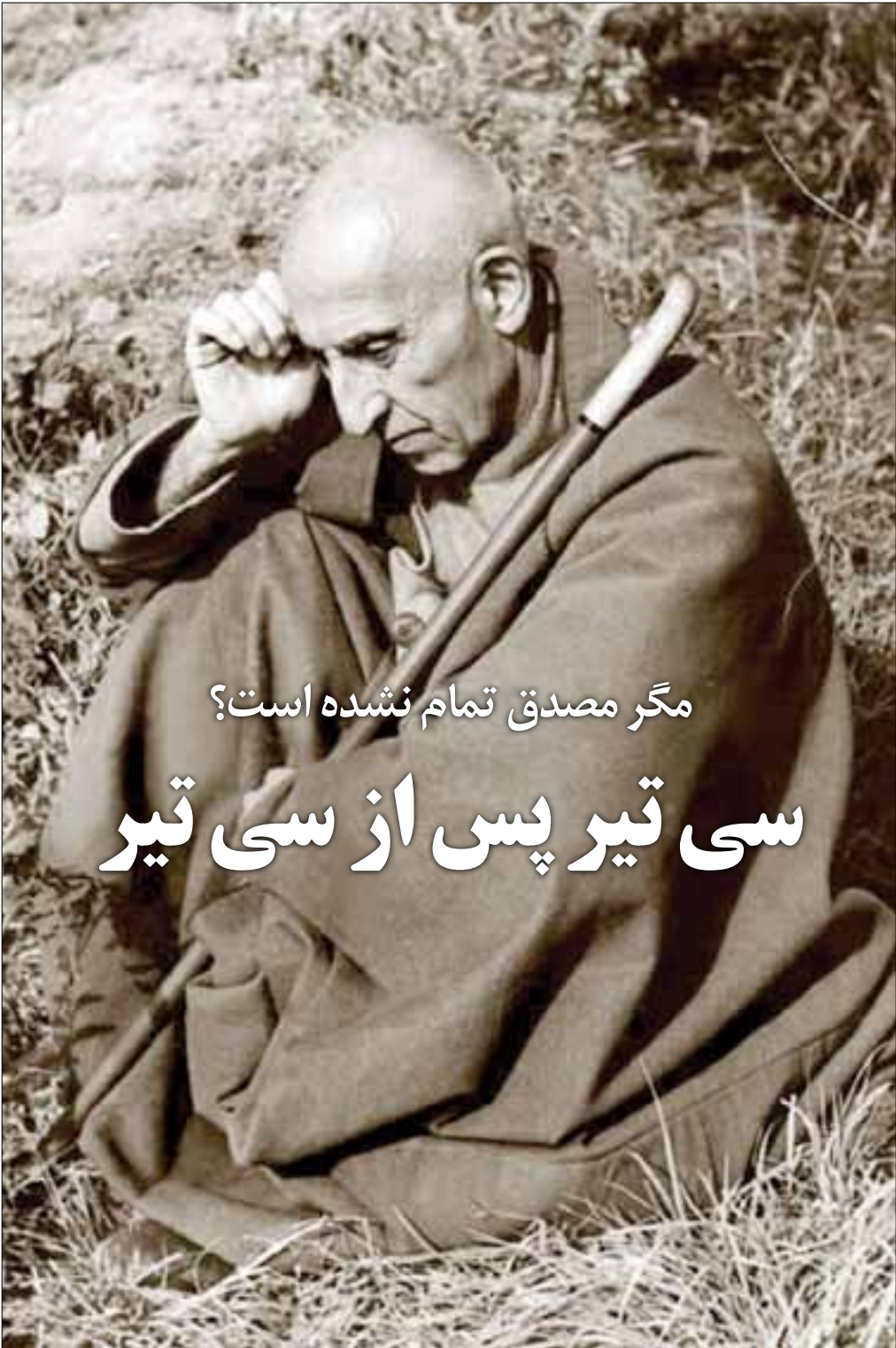
سنجابی و صدیقی به ترتیبی که مقرر بود سخنرانی کردند اما به‌اختیار بر خلاف انتظار همگان هنگام سخنرانی از متن آرایش نوشته شده استفاده نمی‌کند و تحت تأثیر احساسات شدید مردم بحث را به سیاست خارجی می‌کشاند و درباره سیاست خارجی دولت امینی می‌گوید: «سیاست ما پیروی از اصل بی‌طرفی مثبت است یعنی



پس از استعفای دکتر مصدق (۲۶تیر ۱۳۳۱) که از محبوبیت عمومی برخوردار بود، شاه مجبور شد از شخصیت مقتدری همچون قوام‌السلطنه‌بخواهد تا با پذیرفتن مسوولیت نخست‌وزیری بر ناآرامی‌ها فایق آید و فرمان نخست‌وزیری قوام را صادر کرد. قوام هم پس از دریافت فرمان، اعلامیه‌ای صادر کرد که متن آن از این قرار است:

«بدون اندک تردید و درنگ دعوت به مقام ریاست دولت را پذیرفته و با وجود کبر سین این بار سنگین را به دوش گرفتم و چون مسوولیت و تکلیف مرا بر آن داشت که از فرصت استفاده کرده و در مقام نخست‌وزیری، ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان‌پذیر نیست، باید ملت همکاری بی‌دریغ خویش را از من مضایقه ندارد تا بتوانم به این بیماری، علاج قطعی دهم مخصوصا در یک سال اخیر موضوع نفت، کشور را به آتش کشیده، بی‌نظمی عدیدالظفیری را که موجب عدم رضایت عمومی شده و وجود آورده است؛ این همان موضوعی است که ابتدا من عنوان کردم و هنگامی که لایحه نفت شمال در مجلس مطرح بود موقع را غنیمت شمرده و استیفای حق کامل ایران را از کمپانی نفت جنوب در آن لایحه منجمادم.

بعضی‌ها در آن وقت تصور نمودند همین اشاره باعث سقوط حکومت من شد، اگر هم فرضا چنین باشد من از اقدام خود نادم نیستم، زیرا جانشین آینده من جناب آقای



مگر مصدق تمام نشده است؟

سی تیر پس از سی تیر

شاید بتوان گفت که چراغ اقتدار محمد مصدق را از

همان زمان که امیرکبیرها و قائم‌مقام‌ها را، جهالت‌ها و استبدادهای هزار رنگ شاهان و مردمان به خاک نشاندہ بودند، می‌شد دید که به زودی در عمر کوتاهی خاموش خواهد شد.اما، در عمر تاریخ شاید اقتدار کسانی چون محمد مصدق و امیرکبیر و قائم‌مقام و… کمتر اهمیت داشته باشد اما مهم‌تر از هر چیز موضوع تأثیراتی است که نحوه زیست سیاسی – اجتماعی افسردار روندهای اجتماعی پس از آنها بر جای خواهد گذاشت.بنابر این در این نوشتار، مساله بازخوانی یا طرح چند باره چرایی عمر کوتاه دولت مردمی دکتر محمد مصدق نیست بلکه بحث بر سر این است که مصدق پس از مصدق واجد چه کار کرده‌هایی بوده است. کار کردهایی در حوزه مبارزه، فرهنگ، سیاست، اجتماع و چیزهای دیگر و … و سالگرد ۳۰ تیر بهانه است!

میتینگ را قرائت می‌کند و خطاب به شعاردهندگان می‌گوید: «با سکوت خشمگین خود، قدرت، انضباط و مرتبت خویش را به جهانبان نشان دهید.»

مروری بر رخدادهایی که منجر به قیام ۳۰ تیر شد

از اعلامیه قوام تا قیام عوام

قوام و کاشانی توافقی ایجاد کند و ناچار متوسل به حسین علاه شد و از نیز با آیت‌الله ملاقات به عمل آورد و نتیجه‌ای گرفته‌نشد. برای قوام‌السلطنه به اعتبار سخنان اشرف پهلوی و مادرش یقین حاصل بود که شاه فرمان انحلال مجلس را به او خواهد داد. بنابر این برنامه کار خود را بر این باور قرار داده و اعلامیه کذابی او هم ناشی از همین خوش‌باوری بود. نکته قابل توجه این اعلامیه، روحیه قدرت‌طلبی قوام‌السلطنه است، در حالی که او دیگر قوام‌السلطنه سال‌های بعد از شهریور ۲۰ نبود که بتواند با اتکا به نیروی جسمانی اعمال خود را کنترل کند. از همین رو، با فشاری که از طریق افکار عمومی بر او وارد شد توان مقاومت را از دست داد و به ناچار در برابر خواسته مردم تسلیم شد.

آیت‌الله کاشانی با نفوذی که در بین مردم داشت تصمیم گرفت با پشتیبانی از مصدق قدرت خود را در عمل به کلیه نیروها از جمله شاه نشان بدهد، از این رو با انتشار اعلامیه شیدباللحی تا آنجا پیش رفت که گفت، شمشیر خود را به سوی شاه نشانه خواهد گرفت.

با انتشار این اعلامیه، مردم در صحنه مبارزه حاضر شدند و در فاصله روزهای ۲۸ و ۲۹ تیر حماسه‌ها آفریدند. تا اینکه در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در تهران مردم را یامداد دست به کار شدند؛ در حالی که مردم از هر طبقه و سن و سال در دسته‌های مختلف شعار می‌دادند، از میدان بهارستان به حرکت درآمدند. در تظاهرات و مقاومت روز ۳۰تیر همه طبقات اعم از کارگر، پیشه‌ور، فرهنگی، دانشجو، روشنفکر، بازاری و زن و مرد با هم بودند. اولین تیراندازی در ساعت هفت بامداد در بازار تهران آغاز شد که چند نفر مجروح

تظاهرات ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۰ معادلات رژیم را برهم زده است. لابد در دربار شاه جدال سر این است که مگر مصدق تمام نشده است؟ این در حالی است که از کودتای ۲۸ مرداد ۲۲ به این سو خفقان و استبداد در اوج خود بوده و دیگر هیچ‌کس خیال خام دست‌اندازی به مقام سلطنت را در سر نداشته است.

در نتیجه این استقبالی پرشور مردم و دوباره زنده شدن نام مصدق در زبان‌های مردمی که در خیابان و در سپهر عمومی حضور دارند و شورای مرکزی جبهه ملی و نهضت آزادی ایران تصمیم می‌گیرد، پس از سال‌ها در سالگرد ۳۰ تیر، مراسم یادبودی سر مزار شهدای قیام ملی در این‌بابویه برگزار کند. دکتر امینی نخست‌وزیر وقت با برپایی این تظاهرات مخالفت می‌کند ولی با وجود این ممنوعیت، تصمیم‌گیران برگزاری مراسم بر عقیده خود مصمم‌اند و یک روز مانده به سیام تیر ۱۳۴۰ راهی ابن‌بابویه می‌شوند. این حرکت به برخورد میان نیروهای امنیتی و شرکت‌کنندگان در مراسم می‌انجامد و نزدیک صد نفر در درگیری‌ها بازداشت می‌شوند. عده‌ای با عکس‌های دکتر مصدق و دکتر فاطمی در مسیر ابن‌بابویه، که سید محمود طالقانی پیشاپیش آنان حرکت می‌کرده دستگیر می‌شوند و عده‌ای از سران جبهه ملی نیز پیش از عزیمت به ابن‌بابویه، البته آنچنان که مهندس عزت‌الله سحابی در خاطراتش نقل کرده است از همان ابتدا بر سر اینکه عکس‌های مصدق و فاطمی توسط شرکت‌کنندگان حمل شود، میان سران جبهه ملی و نهضت آزادی اختلاف وجود داشته و گروه دوم اصرار بر حمل تصاویر می‌کردند. با این حال آنچنان‌که گفته شد تصاویر توسط مردمی که پشت سر آیت‌الله طالقانی به سمت ابن‌بابویه حرکت می‌کردند حمل می‌شده است، رژیم نزدیک به صد نفر را در در اتاق پنجاه متری جا می‌دهد. فردای آن روز که سیام تیر است جمعیت انبوه دیگری عازم ابن‌بابویه می‌شوند که آنها نیز مورد حمله نیروهای امنیتی قرار می‌گیرند و به این ترتیب قایله سیام تیر – ۱۳۴۰ ختم می‌شود و تا پایان شهریور مردم سال همه بازداشت‌شدگان، از بند آزاد می‌شوند. به این ترتیب معلوم می‌شود که نهضت

ملی دکتر محمد مصدق نه تنها از یادها نرفته بلکه از خاکستر خود به گونه‌ای دیگر رویداده است و شاید این همان تأثیر مصدق پس از مصدق بوده باشد. در این میان نکته جالب تظاهرات فرمایشی هواداران شاه در سالگرد بیست و هشتم مرداد همان سال در دوشان‌تپه است که با سخنرانی شخص شاه برگزار می‌شود و به فحش و ناسزا به مصدق و هوادانش می‌گذرد. این نخستین بار در تاریخ معاصر ایران بوده است که بالاترین مقام یک حکومت در یک تظاهرات شرکت کرده و به مخالفتش ناسزا گفته است.

مرور رخدادهای پس از تیرماه ۴۰ مجال جداجانایی می‌طلبد اما آنچه اهمیت دارد تأثیرات قفونوس دولت ملی است که گرچه در ۱۳۳۲ در آتش افکنده شد اما ۹ سال بعد به شکلی حیرت‌انگیز از خاکستر خود بیرون آمد و این بار تأثیری عمیق‌تر از پیش برجا گذاشت و نشان داد که در حوزه مبارزه، فرهنگ، سیاست، اجتماع و چیزهای

و مقطعی بوده است.

گرچه شاه پس از آن، یک تظاهرات ساختگی ترتیب داد تا خودش را آرام کند و به خود القا کند که خبری نبوده است.

شوند. تدریجاً جز و خورد با پلیس و مأموران نظامی که «علیرضا» یکی از برادران شاه رهبری آنها را بر عهده داشت در خیابان‌های شادآباد، فردوسی، نادری، سعدی و دانشگاه شروع و فرمان حمله از طرف نیروهای نظامی صادر شد که در این گیرودار تعداد زیادی کشته و مجروح شدند. در شهرستان‌ها هم تظاهرات مردم خونین می‌شود و بین پلیس و مردم جنگ در می‌گیرد.

در این اوضاع و احوال عده‌ای از نمایندگان مجلس با شاه ملاقات کرده و خطر سقوط رژیم را اعلام می‌کنند که شاه با نظر آنها موافقت و فرمان عزل قوام را صادر کرد و بعد هم به حسین علاه دستور داد به مجلس برود و خبر استعفای قوام را به اطلاع نمایندگان برساند. ۳۰ تیر ۱۳۳۱ در ۶۴ نماینده حاضر در مجلس، ۶۱ نفر به زمامداری دکتر مصدق ابراز تمایل کردند. او و آیت‌الله کاشانی اعلامیه‌هایی صادر کردند و به موجب آن از مردم خواستند از حمله و ضرب و شتم نظامیان و مأموران پلیس خودداری کنند. با اعلام فرمان نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق، دکتر حسن امامی، رییس مجلس شورای ملی از سمت خود کناره‌گیری کرد و عازم اروپا شد. همزمان دادگاه لاهه، در رسیدگی به اتهامات ایران و انگلیس در مساله نفت عدم صلاحیت خود را اعلام داشت. جالب توجه اینکه قاضی انگلیسی نیز رای خود را با نفع ایران داده بود. به همین مناسبت و نخست‌وزیری مجدد دکتر مصدق تظاهرات عظیمی در تهران برگزار شد. مجلس شورای ملی هم قیام ۳۰تیر را به نام «قیام مقدس ملی» شناخت و شهدای آن روز را «شهدای ملی» نامید.

نگاه تاریخی

به بهانه سالروز پناهنده‌شدن

محمدعلی‌شاه قاجار به سفارت روسیه

فرار به خانه بیگانگان

■ **محمود فاضلی** : در دوران ولایتعهدی محمدعلی شاه قاجار که در آذربایجان سپری شد سر بسیاری از آزادیخواهان به دستور وی از تن جدا شد. او دشمن بی‌چون و چرای مشروطیت و جلالد آزادیخواهان در باغ‌شاه بود و تلاش‌های پنهانی مستمری جهت خاموش کردن شعله مشروطیت انجام داد. البته روس‌ها هم در این کار مشوق اصلی او بودند، زیرا شاه قاجار و هیات حاکمه دست بسته وابسته و در خدمت روس‌ها بودند. روس‌ها بر این عقیده بودند که انگلیسی‌ها با نفوذ در رهبران مشروطه و نمایندگان مجلس آنها را به سوی خود جلب کرده و بدین‌ترتیب باید دست آنها از غارت و چپاول ایران کوتاه شود. روس‌ها در اوایل هیچ‌گاه با انقلاب مشروطیت موافق نبودند. سیاستمداران روسی پس از شکست‌های پیایی از کشور زاین در حالی که در نهایت ضعف به‌سر می‌بردند،م‌الوصف حاضره به کناره‌گیری از منافع خود در ایران نبودند. انگلیسی‌ها در ابتدا انقلاب مشروطیت در جهت از میدان به در بردن و زیر فشار گذارشتن رقیب روسی خود که نفوذ بسیاری در ایران برای خود دست و پا کرده بودند با روی کار آمدن یک نهضت محافظه‌کار در ایران مخالفتی نورزیدند. دولت‌های روس و انگلیس هر کدام عوامل خود را در راس نیروهای مردمی قرار دادند و به سوی تهران گسیل کردند تا آنان هم –مردم را خاموش و آرام کرده و هم از به دست گرفتن رهبری نهضت توسط عناصر غیروابسته ممانعت به عمل آورند. با وجود قسم نامه محمدعلی شاه مبنی بر اینکه نگهبان اساس مشروطیت و قوانین اساسی کشور باشد، اما سرشت استبدادی شاه از یک طرف و تشویق روس‌ها از طرف دیگر سرانجام وی ابتدا نسبت به مشروطیت بی‌اعتنایی کرد و سپس با آن مخالفت ورزید. وی ابتدا در اولین گام در مورد بی‌اعتنایی به مشروطیت، در مراسم تاجگذاری از نمایندگان مجلس دعوت نکرد. مدتی بعد که متمم قانون اساسی را برای تأیید نزد وی بردند از امضای آن خودداری کرد و زمانی که به شورش مردم شهرهای مختلف و ارسال نامه از سوی علمای نجف مواجه شد تن به امضای آن داد. وی همواره در پی راهی جهت سرکوب مشروطه‌خواهان بود. انتخاب میرزا امیر خان اتابک معروف به امین‌السلطان به صدراعظمی که ید طلایی در مخالفت با مشروطیت داشت و سیاستمدای دوگانه‌ای را در مقابل شاه و مشروطه اتخاذ می‌کرد نیز بر این شکاف‌ها افزوده وی. بعدها از سوی مشروطه‌خواهان کشته شد. کشته شدن وی موجب عقب‌نشینی مقطعی شاه و دربار شد. سوءقصد ناموفق به جان شاه در اوشان‌تپه بهانه جدیدی برای سرکوب مشروطه‌خواهان بود.شاه با همکاری «کنل لایخوف» روسی مجلس را به توپ بست و به این گونه درگیری آغاز شد و چون مشروطه‌خواهان توان مقاومت لازم را در برابر مستبدان نمی‌دیدند عقب‌نشینی اختیار کرده و در اماکن مختلفی پناه گرفتند. همان روز توسط مستبدان تمام خانه‌های مشروطه‌خواهان غارت و بسیاری از آنها دستگیر شدند. صور اسرافیل و ملک‌المکملکین به دستور شاه به طور دلخراشند و

باغ شاه کشته شدند و آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی نیز تبعید شدند. تقی‌زاده نیز به سفارت انگلیس پناه برده و جان خود را نجات داد. مجلس تعطیل و دوره استبداد صغیر آغاز شد. پس از سرکوب مشروطه‌خواهان و به توپ بستن مجلس مردم شهرهای مختلف از جمله تبریز، گیلان و بختیاری‌ها به شورش پرداختند و تصمیم به مبارزه با استبداد گرفتند. شورش در شهرها و اعلامیه مراجع عتبات مبنی بر ضرورت مبارزه با استبداد و حمایت از انقلاب مشروطه مردم را در مبارزه مصمم‌تر کرد. تلاش‌های پنهانی و دسیسه‌های روسیه و انگلیس نیز افزایش می‌یافت. به زعم آنها اگر این قیام عمومی مهار نمی‌شد، می‌توانست منجر به فاجعه‌ای بزرگ برای آنان شود و انقلاب مردم را ریشه‌دارتر و بنیادی‌تر کند. روس‌ها از طریق عوامل داخلی خود به دنبال کنترل حوادث بودند تا آن را به سود منافع خود تغییر دهند. روس‌ها با سپهدار که از آنان اطاعت می‌کرد، تماس گرفتند و انگلیسی‌ها نیز با سران بختیاری و از جمله سردار اسعد ارتباط برقرار کردند. پس از این تماس‌ها و اقدامات قمعدهای صورت گرفته تا حدی نگرانی این دو دولت کاهش یافت. روس‌ها و انگلیسی‌ها در تمام مدت سعی می‌کردند حرکت مردم به سوی تهران را متوقف کنند. ضمن مذاکراتی که انجام گرفت سپهدار و سردار اسعد راضی به این امر بودند اما اگر موافقت خود را اعلام می‌داشتند، کشته می‌شدند. با وجود تلاش‌های بسیار نقشه مصروف کردن نیروهایی که عازم تهران بودند، ممکن نشد و روس‌ها و انگلیسی‌ها عملا با اصرار مردم برای حرکت به سوی تهران مواجه شدند و ناچار به مساله‌ای که از خطرهای احتمالی آن وحشت داشتند تن دادند. پس از آنکه تلاش‌های روسیه و انگلیس برای ممانعت از ورود مردم به تهران بی‌نتیجه ماند، گروه‌هایی که عازم تهران بودند سرانجام وارد تهران شدند. نیروهای شاه مدت روز در مقابل آنان مقاومت کرده اما سرانجام شکست خوردند و روز جمعه تهران سقوط کرد و شاه برای اینکه به چنگ مردم نیفتد به سفارت روسیه در ژرژتند پناهنده شد و بدین‌ترتیب عمر حکومت استبدادی ۱۳ ماهه پادشاهی که فریب وسوسه‌های شیطان اطرافیان را نخورد و بزم امور کشور را به دست بگیرد سپرد و ملت خود را به خاک و خون کشیده بود به پایان رسید. فاتحان تهران در بهارستان شورای تشکیل دادند. این شورا محمدعلی‌شاه را از سلطنت خلع کرد و فرزند ۱۲ ساله‌اش احمدمیرزا را به سلطنت برگزید.